

ما افغانها در کجا قرار داریم؟

آنچه که در طول تاریخ، افغان ها، آن را کم داشته و همین کمبودی هم سبب گله، کینه و پسان سبب منازعات شدید قومی شده، نبود «وحدت ملی» بوده است. بدتر اینکه، تا به اکنون ...



زن در آینه تاریخ

تاریخ پیدایش انسان و زندگی اجتماعی، از حیث جنسیتی، مبتنی بر دو نظام «مادرسالاری» و «پدرسالاری» بوده است. در نظام مادرتباری، مرد و زن در روابط میان خود، از آزادی و برابری...



آگاهی؛ نیاز مبرم زمان!

جامعه ای برخوردارتر از مواهب طبیعت است که بیدارتر اند و هشیارتر، و آگاهی لازم را پیرامون خود و جهانی که در آن زندگی می کند، دارد. دانش و معلومات در جوامع بشری...

نامه از لعل: ماراتون سرک درجه دو، در ولسوالی لعل و سر جنگل

این سرک که ۷۶٫۶ کیلو متر طول دارد از کوتل «چارق کشته» که مرز بین ولسوالی لعل و سر جنگل و ولسوالی پنجاب است شروع و به کوتل «یامه گنگ» که مرز بین ولسوالی لعل و سر جنگل و ولسوالی دولتیار است ختم می گردد.



عبدالکریم نورزاد



درست دو سال قبل کار ساخت سرک درجه دو، در ولسوالی لعل و سر جنگل شروع گردید. تمویل کننده این پروژه بانک جهانی بوده و مبلغ ۳۵۰ میلیون افغانی به این پروژه اختصاص داده شده است که توسط وزارت فواید عامه با دو شرکت قرار داد گردیده است. کار اعمار سرک را از کوتل «چارق کشته» الی دشت صفرک کرمان شرکت برادران دولتیاری بر عهده دارد. از دشت صفرک کرمان الی بازار لعل تا اول منطقه «سنگ رشیده» شرکت بنام فیض مجددی قرار داد نموده است، و متبقی رانیز تا کوتل «یامه گنگ» شرکت برادران دولتیاری مسئول ساخت آن است. زمان کاری برای ساخت این سرک دو سال مد نظر است که هم اکنون در سال دوم قرار داریم. در سال اول دو ماه قبل از آغاز فصل سردی شرکت های مذکور فعالیت های شان را تعطیل نموده و منطقه را ترک نمودند. اما در اثر کندن کاری و تخریب سرک قبلی، در فصل بهار امسال موترهای که در مسیر لعل الی کابل رفت و آمد داشتند در حدود سه الی چهار شبانه روز را در منطقه کرمان به علت خرابی بیش از حد راه سپری می کردند. از آغاز سال جاری شرکت های قرار داد کننده کار را دوماه به تاخیر آغاز نمودند.

در این میان شرکت فیض مجددی که وظیفه ساخت سرک بین بازار لعل را عهده دار است، مشکلات زیادی در کار شان مشهود است این شرکت با تانی با مقام اول ولسوالی، شورایی انکشافی، برخی از اشخاص زورمند و منفعت طلب طرح ساخت سرک را مطابق سلیقه خویش ریختند. تا حال عرض سرک بین بازار لعل در

اینبار نیز طراحان بازار لعل دست به کار شده با جلسات پی در پی توانستند که عرض سرک از قبل هم کم عرض تر نمایند. با شروع کار در بین بازار، بازاریان متوجه شدند که کارمندان شرکت فیض مجددی نه تنها بر تعهدات خود پا بند نیستند، گاهی رفتار کارمندان این شرکت گاهی سبب آزار و اذیت مردم میشود، دکانداران بارها به ولسوالی عریضه داده و از شدت گرد و خاک در بین بازار شکایت نمودند، با آنکه اداره ولسوالی لعل بارها از شرکت قرار کننده تعهد بر آب پاشی سرک وسط بازار را گرفته اند اما شرکت قرار داد کننده که حمایت بزرگان ...

حدود سه بار تغییر نموده است. طبق نقشه اول سرک کاملاً صاف و راست از بین بازار میگذشت که در نتیجه بسیاری از دو کانها تخریب میگردید، این کار به ذوق بسیاری از دو کانداران نبوده و باعث گردید تا کلاتر ها و موسفیدان بازار مداخله نمایند. نقشه دوم به توافق کلاتر های بازار، مقامات ولسوالی و شرکت مذکور طوری ترتیب گردید که عرض سرک بجای خودش اما شکل مارپیچی بازار حفظ گردید. که در این طرح هم به تعداد ده الی پانزده دوکان در معرض تخریب سطحی قرار داشتند که دو الی سه دوکان مربوط به اشخاص با نفوس و زور مند بودند.

ادامه ص ۲

سرمقاله

در شماره ی پیشین، به مناسبت اولین شماره گهنامه ی «دیدگاه»، از هدف آن در پیوند با نامش بازنوشتیم و گفتیم که نظارت از سیاست و اجتماع دلایل محوری ظهور و حضور دیدگاه را برمی سازد. ضرورت بودن دیدگاه به مثابه ی یک رسانه و چشم سوم در میدان بازی های سیاسی و در کل کاهش فاصله میان مردم و این میدان با شاه شعار «بیداری، برابری، آزادی» به عنوان اهداف غایی دیدگاه بر شمرده شد. اما دیدگاه، از آن جا که زندگی انسان را فقط در اختصار سیاست و قدرت ندانسته، بل مولفه ی مهم فرهنگ را نیز از بر سازنده های آن می داند، به این بخش نیز نظر جدی دارد، چیزی که در افغانستان و در جامعه ی رسانه ای ما به آن توجهی صورت نگرفته است. این مخفی ماندن بخش فرهنگی، به خصوص هنر و ادبیات حاکی از آن است که ما هنوز به شدت درگیر نیازهای اولیه ی مان هستیم و محراق توجه ما را مساله ی زنده ماندن می ساخته است تا دغدغه ی اعتلای معنوی و روحی.

با این حال، حیات فرهنگی را اما هرگز نمی توان و نباید دست کم گرفت. کم اقبالی رسانه های هنری و ادبی در افغانستان و حتا عدم حضور فعال شان در این عرصه، می تواند دل بر نابسامانی و وخامت وضعیت هنری-ادبی و کم رمق بودن حیات فرهنگی ما باشد، اما، نه تنها ما را از پرداختن و بارور ساختن هنر و ادبیات ما باز نمی دارد که واجب می کند. هنر و ادبیات از حیات انسانی حذف نشدنی نیست. چه که ملت ما و مردم ما از خود حیات تاریخی و فرهنگی ای دارد؛ که به معنای گسترده ی آن شامل بخش بزرگی از دانش گذشته و مسایل و موضوعات اجتماعی دیروز و امروز ما می شود. ما فقط در دنیای سیاست نیاز به نقد و نظر نداریم، پرداختن به مسایل سیاسی چیزی است که ضرورت دارد اما ماندگار و مانا نیست، ولی از آن مهم تر این حیات فرهنگی، تاریخی و اجتماعی ماست که به عنوان عناصر درون ماندگار تاریخ و حیات ما نیاز به نقد و اصلاح دارد.



پارادوکس وجدان و شهوت (رسالت سنگین معلم)

محمد رها



پیش از آن که به اصل موضوع پردازم، از باب درد دل، می خواهم به مطلبی در اینجا اشاره داشته باشم: من (این «من» همان «من»ی جمعی «نسل قلمی در شرف بیداری» است) حرف ها، نقدها، ایرادها، اعتراض ها، درد دل ها و خلاصه گفتنی های زیادی در دل دارم که بسیار شایقم با هموطنان، هم سرنوشتهان، همسنان، همکیشان و همزمانم بگویم؛ چون فکر می کنم آنچه را که من می خواهم بگویم، بخشی از آگاهی متعلق و معطوف به مردم من و جامعه ی من است. آگاهی ای که حاصل یک عمر نه، که یک تاریخ، بودن در میان مردم و دیدن و تجربه کردن کجی ها، مشکلات و سدها، و سپس سنجش راهکار برای بیرون رفت از این وضعیت تهوع آور است؛ و مردمی که بیشترین خسارت شان را به دلیل همین غیبت دانایی هر چند نسبی متحمل شده اند. امروز، این رسالت سنگین را همه ی اقدار جامعه ی مان بر شانه می کشند، در راس شان اما صنف «کتاب خوان» قرار گرفته است؛



امین کاوه



غور دیروز غور امروز!

غور نام است پر آوازه! در جغرافیای تاریخی منطقه. غوری ها روزگاری پیش از امروز مردمان با شأن شکوه و فرمان روا بودند. سردمداران و شاهان غوری همواره در سروده های خود و شاعران دیگر از مردانگی، شجاعت، بخشش و جوانمردی سخن گفته اند. هنرمعاری، نقاشی و علم دوستی، شجاعت، مبارزه، ایستادگی و عیاری از ویژگی های شاهان غوری است. در روزگار که همه خیمه نشین دامنه های صحرا بودند. آن ها به پیشرفت، خانه نشینی و معماری علاقمند بودند. خانه های زیبایی را با گل معماری می کردند. در دفاع از قلمرو خویش اسلحه می ساختند. آثار متعدد هنری خلق کردند. منارجام، منارقطب در دهلی از ارزشمندترین و از جمله میراث های فرهنگی جهان از یادواره های دوران حکمروایی غوریان است. در درازانی زمان این فروزب شاهی از رکاب رخس روزگار پایین افتاد. توسن ایام خلاف جهت حرکت قمعین زد. از آن روزها به بعد غور و غوریان انواع محرومیت ها را تجربه کردند

ادامه ص ۲



نامه از لعل: ماراتون...

لعل و مقامات ولسوالی را با خود داشتند و از طرف دیگر متوجه سستی و انعطاف پذیری مردم منطقه گردیده بودند، کمتر به این امر گردن نهادند. رفتار تحقیر آمیز انجیران این شرکت با کارکنان عادی، آزار و اذیت خیابانی شاگردان اناث توسط کارمندان این شرکت، از سوی دیگر بر اساس توافق موسسیدان منطقه اجازه کرایه منازل فردی و شخصی به داخل مناطق فامیل نشین ممنوع اعلام شده است، اما نمیدانم در این میان چگونه انجیران این شرکت استتار قرار داده شده است. هم اکنون کار بالای جویچه های بین بازار لعل به شدت جریان دارد، انجیر تقی حسین زاده در صفحه فیسبوکش نوشته است، سیخ های استفاده شده در ساخت جویچه ها اکثریت زنگ زده هستند و این کار باعث تخریب جویچه ها خواهد شد. وی همچنان افزوده است که ریختن کانکریت بدون مواد ضد یخ در هوای اکثر شب ها ۷ درجه زیر صفر میباشد. یکی دیگر از علت ها تخریب زود هنگام جویچه ها بین بازار خواهد بود علاوه ده ها مشکل دیگر، همچنان انجیر علیداد لعلی از این که در جویچه ها هیچگونه حفره و یا سوراخ برای ریختن آب داخل سرک در درون جویچه تعبیه نشده است در حیرت است.

به علت کندن کاری غیر مسولانه راه ارتباطی نوه تلخک و شهرک مهاجرین با بازار لعل کاملاً قطع میباشد، که اگر نخه گان جامعه بزودی توجه به این وضعیت نکنند در زمستان پیش رو مردم شهرک مهاجرین با مصیبت بزرگ رو به رو خواهد شد.

حذف تعداد از پلچک های طرح شده، پیوند کاری پلچک های سابقه، استفاده از مواد کم کیفیت مانند ریگ ها آمیخته با خاک، جغل غیر معیاری و همچنان استفاده از حد اقل سمند در ریخت کانکریت از مواردی هستند که مورد انتقاد مردم میباشدند. از بازار قزل و گرماب هم خبر میرسد که جویچه ها بین بازار قبل از بهره برداری تخریب گردیده است.

با تمام انتقاد ها وارده، اداره ولسوالی کمترین توجه در زمینه نموده است. این در حالی است که ریاست فواید عامه غور که مسول ناظر این پروژه میباشد با شخص ولسوال پیوند خانوادگی دارد. پاسخ های اداره ولسوالی به معترضین از این قرار است. ۱. شرکت فیض مجددی مربوط به یکی از اقوام اشرف غنی است و زور ما به آنها نمیرسد. ۲. به کسی ارتباط ندارد، کار طبق پروپوزل پیش میرود و هیئت نظارت کار را تایید کرده است. ۳. اگر با شرکت زیاد سخت گیری نمایم ترس از آن داریم که کار را نیمه کاره رها نماید، شرکت فیض مجددی هم با همین گونه ترفندها پیش میرود، اشخاص و افرادی درون و بیرون ولسوالی به نحوه کار آنها اعتراض نمودند را متهم به امتیاز طلبی کردند.

در این ماراتون نفسگیر همه منتظر ختم کار هستند زیرا همان قدر که شرکت های قرار داد کننده اشتیاق دارد که کارشان به اتمام برسد. مردم عادی و خصوصاً بازاریان لعل هم منتظر ختم کار هستند، زیرا ترس همه ازان است که مبادا این کار نیمه کاره رها گردد. سرک بین بازار لعل خاصیت آب درون ظرف را دارد، همان طور که آب را درون هر ظرف بریزند حالت آن ظرف را بخود میگیرد، سرک بین بازار لعل هم، چنان انعطاف پذیر است که در پیش هر دکان مانند مار خمیده است. عرض سرک از آغاز بازار تا آخر بازار بارها تغییر نموده است.

اما این سرک میتواند برای نسل بعد از ما، یک سند تاریخی باشد. فرزندان ما میتوانند در آینده قضاوت کنند، که پدران آنها آنقدر خود گذرانی نداشتند که از نیم متر دکان شان بگذرند تا پروژه بصورت درست تطبیق شود. بزرگان منطقه و کسانی که مردم بر آنها بوده این پروژه را در بدل پول و امتیاز های دیگر معامله کردند و مردم عام از تمام حقوق شهروندی شان بی خبر بودند.

من به عنوان یک شهروند نه از شرکت های سرک سازی گلایه دارم و نه از ولسوال رضایی زیرا شرکت ها به دنبال سود خالص خود هست، و ولسوال رضایی به محض ورودش به لعل در بدل معامله سنگین خانمش را در شفاخانه نصب نمود و با این کار نشان داد که او با جیب های خالی و بسیاری کلان به لعل آمده است، مطمئن روزی که از لعل برود مانند بسیاری با جیب ها پر خواهد بود. همچنان از رییس شورای انکشافی و معاونانش گلایه ندارم. گلایه من از نخه گان، مسولان ادارت دولتی، موی سفیدان و کلاتر های و بازار است که چرا این خیانت و ظلم را پذیرفتند.

قیام حسین در برابر یزید را، در قالب کنش و واکنش می توان چنین تفسیر کرد: اسلام با آمدنش به ریاست و رهبری محمد، دیوار عقاید و باورهای سنتی جامعه عربی را فرو ریخت و این ویرانی عروبت به مثابه ی یک کنش از جانب محمد عملی شد. اما درست پس از ۵۰ سال همان عروبت کهنه با تمام اوصاف و ویژگی هایش در سیمای یزید متجلی شد، یزید با آن همه تجاهر به فسق و فسوق علنی، آن هم به عنوان خلیفه و رهبر جامعه اسلامی در واقع واکنشی

هنر ایجاد «انقلاب در وجدان»

است، برخاسته از شالوده های جهالت قبل از اسلام در برابر کنش محمد (سنتی جا افتاده ی اسلام) در تاریخ اسلام. در این زمان، اگر حسین که نماینده ی سنت اسلامی و متجلی دین محمدی بود، و میراث دار بلامنزاع و متفق القول دین اسلام، سکوت می کرد، این سکوت، تنها یک تدبیر سیاسی نبود، بل به معنای تایید یزید و حمایت از ترویج عروبت کهنه و اضمحلال مذهب اسلام بود. از اینجاست که او نه برای احراز قدرت و نه برای چیز

...زن در آینه تاریخ

از این لحاظ؛ افغانستان، وارث همان جوامع بدوی و قبیولی است، که اخلاق توحش و بربریت در آن حاکمیت داشتند. در چنان جوامعی، زنان، از حقوق اجتماعی برخوردار نبودند و از ارث محروم بودند و حتی پس از مرگ شوهر، مانند سایر اشیا به ورثه منتقل می شد. این دوره، همان دوران تهاجم به کرامت زن و حقوق مادی و معنوی زن بود، که از آن به نام «مرگ مدنی زن» نیز یاد می شود. نگاه محقرانه و مغرضانه نسبت به زن متأثر از نظام حاکم و سنتی است که ریشه در باورهای خرافاتی دارد. وجود باورهای خرافی و سنتی، چون زنجیری است، که دست و پا را می بندد، و با ترویج فرهنگ دماغ بریدن، گوش بریدن، چشم کشیدن و تیزاب پاشیدن انسانیت، آزادی و شرافت را در چهارمیخ می کشد.

بدون شک، فرهنگ مردسالاری و زن ستیزی، تقویت کننده ی تجاوز، قتل

...غور دیروز غور امروز!

بی عدالتی، بی مهری، ظلم و جورزمامداران جغرافیای بنام افغانستان را سال هاست که برشانه های شاریده و زخم گین شان حمل می کنند.

غور که در مرکز افغانستان با ترکیب جمعیت بیشتر از یک تبار، با پیشینه جنگ اختلافات ذات البینی، گروهی، مذهبی و حزبی و عدم فعالیت نهادهای معتبر آموزشی قرار دارد. اکنون گرفتارانواع عقب ماندگی و نابسامانی هاست. عدم همد یگر پذیری از خصیصه های بارز مردمان غور می باشد. این ویژگی سبب شده است که دولت مردان و حکومت گران افغانستان همواره کادرها و تحصیل کردگان غوری را از صحنه های سیاسی و مشارکت در حکومت عقب بزنند و نقش مردمان این ولایت را در مشارکت سیاسی نادیده بگیرند.

سنت و اذیت و آزار جنسی بوده است. افزایش روز افزون پدیده ی «خشونت» سبب انزوا و گوشه گیری هر چه بیشتر زنان، و عدم حضور آنان، در عرصه های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی می شده است

چونکه، زنان، طبیعتی ستیزه جویانه و پر خاشگرانه ندارند، بلکه دارای طبیعت آرام و صلح جویانه است. شاید در ظاهر امر، همین طبیعت آرام، موجب عدم مشارکت زنان در دنیای مردان شوند، ولی در حقیقت چنین چیزی بعید و نادر به نظر می رسد؛ زیرا، زنان همانند مردان دارای عقل، خرد و استعداد هنری می باشند. انکار ورزیدن از استعداد و توانایی های زنان تبعیضی است که سفیدپوستان نسبت به سیاه پوستان داشتند.

اعمال تبعیض جنسیتی، ناشی از تفکرات و اندیشه های سلفی است که «زن» را «سوه پلیدی و تجلی گاه شیطان» می دانستند، در صورتی که قرآن در

دروازه های بسته نامزدان انتخاباتی سپری می کردند تا بتوانند خود را در نزد آنها برسانند و قدر نمایندگی تیم انتخاباتی را با پول بسیار کم در ولایت باز کنند. این کار بیانگر عدم تعهد سیاست مداران و جوانان به مهنش شان می باشد. حالانکه بجای این کار باید از زندگی و محرومیت های غورسخت می گفتند. زندگی در غور روز به روز سخت شده می رود. نفوس روبه افزایش است . زمین به اندازه کافی برای کشاورزی موجود نیست. مردم به شکل سرسام آوری به شهر رجوع می کنند. در شهر فیروزکوه هم متأسفانه هیچ نوع امکانات زندگی مدرن شهری وجود ندارد. نه برق است، نه جای است و نه هم زمینه کار و کارخانه. مردم به شدت در وضعیت بد به سر می برند. از سوی دیگر جنگ های ذات البینی تمام شیرازه های زندگی شهروندی و زیر بناهای اساسی را نابود کرده است. امروزه در بیشتر مناطق جنگ های خانمان سوز و قریه به قریه حال و هوای زندگی را از مردم گرفته است. هیچ نوع شغلی و زمینه کاری وجود ندارد. انکشاف پایدار و متوازن رابط مستقیم به ثبات و امنیت دارد. کشورها زمان به رشد اقتصادی و انکشاف و توسعه پایدار دست می یابند که از میزان نسبی امنیت برخوردار باشند. غور امروزه متأسفانه بعد از چهار دهه سال بستر امن شده برای گروه های مسلح مخالف و باج گیر دولت . هیچ کس و یا هیچ بازرگان جرئت سرمایه گذاری را ندارد . در حالیکه انتظاری رفت با آمدن حکومت جدید و والی جدید وضعیت سر و سامان بگیرد. روزنه های امید باز شود و مردم علاقمند شوند به کسب و کار سهم گیری در فعالیت های جمعی. از چندی بدین سو بیشتر واحدهای اداری غور تنها مرکز شان به دست نیروهای حکومتی است. هیچ نوع حکومت که بتواند چتر قانون را گسترش بدهد وجود ندارد. نه پروژه انکشافی است و نه هم انکشاف اقتصادی و بازاریابی و امنیتی و صدها نه دیگر. معارف که بدنه و ساختمان یک کشور است امروز وضعیت

چندین سوره و آیت، از برابری و مسئولیت پذیری زن و مرد سخن می گوید؛ بطور نمونه، قرآن رابطه ی مرد و زن را با عبارت «بعضکم من بعض» بیان می کند و معنای این عبارت این است که هریک از زن و مرد مکمل یکدیگر می باشند. زن پاره یی از وجود مرد و مرد پاره یی از وجود زن است (آل عمران/ ۱۹۵). همچنان، در سوره احزاب، آیه ۳۵، قرآن در اهمیت و تکلیف زن و مرد، قابل به برابری است و همین گونه، در سوره توبه، آیه ۷۱، قرآن به صراحت بیان داشته است که؛ زن، شانه به شانه ی مرد مسئول اصلاح وضع موجود و آبادانی زمین است. وقتی قرآن از عظمت و ابهت و جایگاه زن در بین جامعه سخن گفته و قابل به برابری است، باز هم دست از تبعیض و خشونت بر نمی داریم و با نگاه سکسی و غرض آلود به سوش چشم می دوزیم تا با دید انسانی، انگار که زن از خلقتش برده و بنده و اطاعت گر آفریده شده باشند. در صورتی که چنین نیست و زن دنیایی از عشق و محبت، احساس و عاطفه است؛ زن یعنی مادر، خواهر، همسر و دختر، نه آن موجود ثانی و درجه دو، که از سوی محیط بر او تحمیل شده است.

رقبت بارترازا میت دارد. از نبود جای و مکان امن برای مکاتب که بگذریم، آموزگاران در شماری از ولسوالی های این ولایت به نوبت گماشته می شوند به این معنی اگر امثال من معلم باشم سال دیگر نوبت چوپان قریه مان است او باید معلم شود. و همین طور صدها مکتب خیالی معاش بگیرد دیگر از زمره دست آوردهای چهارده ساله معارف در غور است. با آمدن والی جدید امیدهای مردم به حکومت وحدت ملی افزایش یافت و هم چنان خود را در بند حکومت محلی شریک دانستند؛ اما دیر نگذشت که این امیدها به یأس مبدل شدند. والی جدید این آرمانها و آرزوهای مردم را به میدان تاخت و تازهای قریه یی و سلیقه یی خویش تبدیل کرد. چشم داشت مان از او به عنوان یک خانم که نسبت به مردان از عواطف انسانی بیشتر برخوردار بود این بود که او برای ریشه کن کردن دامنه های خشونت های خانوادگی و محو خشونت علیه زنان، سهم دادن بیشتر زنان در ادارات حکومتی و فراهم ساختن زمینه های آموزشی برای زنان بتواند محرومیت های چندین دهه این قشر آسیب پذیر را در این ولایت درمان کند. اما به جای این همه کارها دارد افراطیت را رشد می دهد. اگر امروز والی غور از یک قوم خاص حمایت می کند و رابطه ها و بگو مگوها پنهان با گروه های مسلح در غور دارد باید این را بداند که افراطیت و تحجر در تاریکی، در بستر فقر، بیکاری، تبعیض، تحقیر و بی عدالتی رشد می یابد. خانم جوینده اگر به این فکر باشد که تفرقه بینداز حکومت کن به خواب عمیق فرورفته است. والی غور باید واقعیت های موجود را درک کرده و همگام با مردم برای خشکانیدن افراطیت یک استراتژی و سیاست مبتنی بر واقعیت ها و ارزش های امروزی را روی دست بگیرد و نیز برای برقراری ثبات و نظم عامه برنامه های موثر که جوابگو نیازمندیهای اولیه مردم باشد هر چه عاجل روی دست گیرد.....

سراینده: مرضیه شریفی



فرشته گان دوزخی

به دنیا آمدم در ماتمکدهای عجیب و غریب، که سرکش است به تمام بایدهای رایج، و در شبی که مادرم به اندازه ی تمام روزهای عمرم شرمند شد از تولدم. در قاموس گیتی نامم را زن نهادند و ضعیفه. در فلسفه ی آفرینش تردید است که تعلقم به خود است یا به دیگران؛ مثل یک گیاه به اکسیژن، اکسیژن را از پس حریرهای مشبک در ریه هایم می کشم؛ زیرا خالص اش برایم مجاز نیست. اندیشیدن و تفکر را برای من نمی پسندند، چون من باید به اذن تو افطار کنم، و بر خدای تو سجده کنم. تمام نگاه نگران من تخیل می شود در حسرت مردانه بودن، و کندن خود از استعاره ی زینت. شهر آرزوهایم خلاصه است در گرمی هیزم های تنور و دیکدان خانه، و گریستن های پنهان در عزلت و خاموشی نیمه شب ها. مهمانم می - کسی به هنگامی های وقت و بی وقت که عادت به مرگم شده است. ذوق زده ام می کنی مرا به حرکات ناموزون و گاه کشنده ی عضلات مردانه ات. خنده های تلخم در عریبه های ممتد هوس آلودت محو می شود مثل رؤیاهای مجوسم. و چون شعله های بی فروغ مطبخ دوداندوادم، آرام آرام و بی صدا خاموش می شوم تا در گرمای مطبوعش مرا ضعیفه بخوانی. از خودی چون خود بیزار می شوم، چرا که تصویر تمام قد کراحت بی حد و مرزم از خود است قوانین سربریده ی فمینیست سنگساریم را خنثا نکرد و درهم شکست سلول اسارتیم را. این سرطان مزمن در این ماتمکده مداوا نخواهد شد، چون مردین دیار از این مرض نان می خورد.

ادامه سر مقاله

ادامه ...

ما از حیث فرهنگی نیز میراثدار مراسم و سنت های نادرستی هستیم که قابل تامل و بازنگری اند. گذشته از آن، فرهنگ به معنای ادبیات و هنر نیز تاروپود ز زندگی معنوی و روانی ما را که خود خاستگاه اجتماعی و تاریخی دارد، می - سازد. کشور ما و جامعه ی ما از این حیث دارای گذشته ی بارمندی ست؛ سنت ادبی ما قابلیت آن را دارد که مرکز تفکر و قلم نسل جدید قرار بگیرد. از آن حیث که مطالعه ی گذشته برای ما خود آگاهی تاریخی می آورد و خود بخشی از دانش و آگاهی ماست، برای ما امری ها که در سسد درک خود و به دنبال هویت مان سرگردان هستیم تا از این طریق عبور موفق از سنت به دنیای متجدد را تجربه کنیم، بیش از پیش مهم و حیاتی می نماید.

اگر بخواهیم مصداقی تر بحث کنیم، هزاره جات در کل و لعل مخصوصا، از خود دارای پیشینه، فرهنگ، عادات و رسوم، شعایر، مراسم مذهبی، زیارات، ادبیات، دوبیتی ها، و مسایلی از این قبیل است. به داوری عقلانی و اخلاقی این ها کاری نداریم، آنچه برای ما مهم است و باید انجام شود، این است که؛ همه ی این ها در سازه های اجتماعی و فرهنگی ما نقش دارند و به یک معنا تاروپود حیات ما را می - سازند، از این رو؛ ما که هدف دیگر دینی و دیگر سازی در خود را داریم، باید این به این عناصر درونی به دیده ی تحقیق بنگریم و آسیب شناسی کنیم؛ با این رویکرد است که ما قادر خواهیم شد تا نقاط ضعف را پیدا کرده، موانع را برداریم، از ظرفیت های مان استفاده کنیم و جامعه و تاریخ و فرهنگ مان را جهت بدهیم، این برای ما که در سسد آوردن «تغییر مثبت» هستیم، مهم است و دیدگاه به عنوان یک رسانه، در این زمینه، سهم خود را خواهد داشت.

شیعه، به خصوص شیعه ی علوی را تیره و مشخص کرد.

و ما که امروز همه ی ما در یک نوع فساد فراگیر در تمام عرصه ها غرقه ایم، برای رهایی از این وضعیت، بیش از هر زمان دیگر به چنین انقلابی، یعنی انقلاب در وجدان نیازمندیم.

که از دولت و مربوط به دولت می شود، تقاص آن را از شاگردان می گیرند، بیش از همه دچار این مغالطه ای ستم بار هستند. دولت غیر از شاگرد است و شاگرد از این لحاظ هیچ یگانگی با دولت ندارد، اما این معلم به جای آنکه یقه ای دولت را بگیرد و از او درخواست اعتلای معاش کند، با بی نظمی و وظیفه شناسی خود، در واقع شاگرد را از حق تعلیم و آموزش او به صورت درستش، محروم می کند.

در نتیجه؛ حق شاگرد مغضوب است و معلم غاصب و این عین ظلم است و نقص عدالت؛ هم در دنیای ما به لحاظ حقوقی پیگرد دارد و جرم است، به همان دلیل کلاه برداری جرم است، و هم از لحاظ دینی، در سرای آخرت کیفر دارد و از طرف خداوند مورد مؤاخذة قرار می گیرد.

جدای از مساله ی حقوقی و دینی، از دیدگاه اخلاقی اگر بخواهیم این مساله را تحلیل کنیم، بر اساس نظام اخلاقی سنتی دو نیرو در وجود انسان نهفته است: وجدان و شهوت. و این دو قوا همیشه در جنگ است و این کش و دودار همیشگی میان این دو، حالتی پارادوکسیکال و تناقض آمیز در وجود آدمی ایجاد می کند؛ هیچگاه باهم قابل جمع نیستند. اگر وجدان حاکم باشد باید شهوت کوتاه بیاید و اگر شهوتی تنها حاکم باشد، لایذ وجدان در غیبت است. وجدان شالوده ای اخلاق است و شهوت ضد آن. یکی از مصادیق بارز شهوت، غریزه ای زیادت طلبی است. در یک نگاه اخلاقی معلمان ما در رابطه با وظیفه ای شان دچار این پارادوکس اند؛ از یک سو اخلاق به آنان این اجازه را نمی دهد که با سرنوشت شاگردان بازی کنند و نیروی وجدان وادار شان می کند که باید نسبت به این وظیفه ای مهم و این رسالت سنگین جدی و عامل باشند و از دیگر سو، چون معاش شان کم است، حسی از درون، اغوای شان می کند که چون حقوقش ناچیز است، زحمتش را نمی آرزد. که اگر چنین شود، معلم به همان اندازه که خدمتش بزرگ بود، خیانتش نیز بسیار بزرگ است؛ چون با سرنوشت هزاران انسان در پیوند است و لابد در هر دو صورت مسئولیت بزرگ دارد. به امیددی که همه ما و به خصوص معلمان ما از این آزمون اخلاقی موفق بدر آیند و در انجام معلمی شان که همه چیز است، طرف وجدان را بگیرند تا شهوت.

خانه های مردم دیار و سرزمین شان کنند، تا همه با آن مأنوس شده و از این طریق در راه نجات از وضعیت رقت باری که هر لحظه نوید مرگ شان را می دهد، گامی به سوی توسعه و آبادانی بردارند. در شرایط موجود حاکم، رسالت طیف مکتب رفته و دانشگاه دیده ی این گونه جوامع که در قعر آتش انواع بحران ها می سوزند، این است که همین فرهنگ مقدس «مطالعه کتاب» را همگانی سازند و از این طریق بخاطر ایجاد یک تحول بنیادین در نگرش طیف های مختلف جامعه، تلاش نموده و ادای مسئولیت نمایند. این تجربه ی ثابت شده در دنیا است که تا این فرهنگ، عام و همگانی نشده، مردم شان روی سعادت و خوشبختی را ندیده اند، و همه بر این باور معتقد اند که «دانایی توانایی می آورد» و تلاش در راه دانایی مردم، سبب می شود که آن ها سرپای خودشان بایستند، این، تنها راه میان بری است که می شود، آرمان ها را با این راهکار محقق ساخت. در غیر این، فکر نکنم شاهد تغییر مثبتی که دلخوش کننده باشد، باشیم و پس همان آس خواهد بود و همان کاسه.

دیگر، بل که بنا به فراین کارها و سفر او در این خط، صرف برای ایجاد انقلاب در وجدان مذهبی جامعه اسلامی، راه شهادت خود و یارانش و اسارت خانواده اش را منعیست خاندان پیامبر که مستحق رهبری و مظهر دیانت بودند، برگزید. ازین رو، اگر چه از نظر نظامی پیروز نشد ولی به هدفش که ایجاد انقلاب در وجدان مذهبی بود، نایل آمد و به عنوان یک خاطره در حافظه تاریخ ماندگار شد و با این کارش به اسلام استحکام بخشیده و خط و رسم

عالی رتبه ی «معلمی» در نظر گرفته شده است، بسیار کم و ناچیز است و با توجه به اهمیت و نقش تعلیم و تحصیل، این مقدار معاش، از هیچگونه توازن و تناسبی مبنی بر عدالت برخوردار نیست. این یک واقعیت انکارناپذیر است و امیدواریم، دولت در این مورد بازنگری و تجدید پلان داشته باشد و این بسیار مهم است؛ زیرا همین قلت معاش معلمان در کیفیت درسی که به متعلمان ارایه می شود تاثیر مستقیم دارد. معلم با این معاش کم که هرگز نمی تواند کفاف مصارف او را بکند، هیچ گونه دلچسپی و دلگرمی به وظیفه اش، از خود نشان نمی دهد و حتا فراموش می گیرد که او در قبال اولاد وطن سخت مسئول است، و بخش مهمی این پشت به مسئولیت کردن ناشی از عدم دلگرمی و ناراضیاتی او از وظیفه است. این واقعیت غم انگیز، دامن جامعه ما را کم و بیش گرفته است. البته این موضوع عمومیت ندارد؛ هستند معلمان ما که وجدان شان بر شهوت شان مسلط است و با پابندی به اخلاق، کنترل غریزه ی زیادت طلبی شان را در دست دارند و بی آنکه خود را اسیر چنگ نفس بپذیرند، تا آخر با جدیت تمام، تخصص شان را در پای تعهد شان که خدمت انسانی است، خرج می کنند و چه بزرگ اند این معلمان در تاریخ و چه ارجمند اند در چشم مردم. اما با کمال تأسف هستند معلمانی حقیری که وظیفه ی شان را به گونه ی درست انجام نمی دهند و همینکه از او پرسیده شود، در پاسخ می گوید: «ما را چه مقدار معاش می دهد که ما به وظیفه ی خود خوب عمل کنیم». دست کم مفهوم این جمله در سیما و رفتار برخی از معلمان دیده می شود؛ چه بر زبان آورد و چه بر زبان نیاورد، چه خود شان بدانند و چه ندانند و نا خود آگاه باشد. گذشته از اینکه کسی که خود را معلم واقعی می داند، فکر او بسی فراتر و بزرگتر از این حرف هاست و او هرگز دوست ندارد خدمت عظیم تعلیمش تا این حد تقلیل پیدا کند و سکه های بی ارزش این ترازو شود و به راستی که بزرگی هدف و مرام و خدمت معلمان واقعی را با این روش محاسبه کردن، توهین است و من هم از این بابت معذورم و ناچار باید دید، آیا معلمانی که وظیفه ناشناسی شان را با قلت معاش شان می خواهند توجیه کنند و این قصر و خیانت ناخوشودنی شان را بر اساس پول فقط تعلیل می کنند، تا چه اندازه این کار شان درست و منطقی است؟ حقیقت از چه قرار است؟ آیا اخلاقا و منطقا این درست است که ما اگر خسارت از کسی بر ما وارد شود، ولی تقاص آن را از کسی دیگر بگیریم؟ در دنیا اگر قرار است کسی مجازات گردد و قصاص شود، هر کسی باید جزای تقصیر خود را بکشد و هیچ کس مسئول خطای دیگری نیست. ما معمولا در مناسبات اجتماعی مان در دام مغالطه گرفتار می شویم و معلمانی که از خاطر ناچیزی حقوق شان

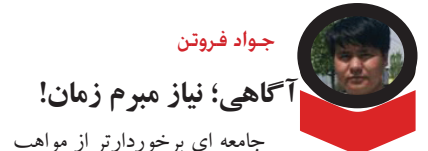
است که کس به اندازه ی پرکاهی اهمیت نداده و به پیشیزی نمی خرد، در صورتیکه در دنیای انسانهای متمدن هر منبعی که سبب افزایش آگاهی شود مقدس است. آنانیکه در مرحله ی از زندگی انسانی رسیده و با بدویت خداحافظی کرده اند، از مزایای این نعمت مستفید شده و برای مطالعه و ورق زدن آن، وقت گذاشته و از این طریق کسب آرامش کرده و قانون زندگی انسانی را از لابلای اوراق آن یافته و راز و رمز خلقت و زندگی سعادتمندانه را جستجو می کنند تا بتوانند متفاوت تر از نسل های گذشته شان زندگی کنند و از بودن شان در دنیا لذت ببرند. ولی مردمانی که تا هنوز با کتاب، که شاه کلید رسیدن به خوشبختی و رفاه است، انس نگرفته اند، در منجلاب تمام مصایب و بدبختی های موجود دست و پا می زنند و دستش از عالم و آدم کوتاه است و منتظر معجزه نشسته تا از طرف خدا معجزه ای شود و از این روزگار فلاکت بار نجات یابد. راه نجات فقط همین است که این سد را شکسته و جهالت زدایی نمایند و کتاب را به عنوان سفیر آگاهی، روانه ی تک تک

ادامه

...پارادوکس وجدان و شهوت

صنف کتاب خوان جامعه، شامل دانشجویان، طلاب نواندیش، معلمان و متعلمان و همه ی فرهنگیان آزاداندیشان می شود؛ این ها اند که در این راه باید خطر کنند و سدها و تابوهایی که فقط می توانند کچی ها و نانسانه گی ها و نابرابری های ما را توجیه کنند و عبور ما از سنت به دنیای متجدد را به تاخیر اندازند و بس، بشکنند و خود و جامعه را از این دام های به ظاهر مقدس و مفید و افسون کننده آزاد سازد. و اما معلمان ما؛

روز بزرگداشت از معلم را پشت سر گذاشتیم. از مقام شامخ معلم و در حق او هر چه گفته شد، کم است. و اتفاقا در افغانستان و در جامعه ی ما هم، در این روز از حیثیت و مقام بلند آموزگار به گونه ای تجلیل می شود که بیشتر جنبه ی ستایش دارد و همه به رسم تکریم معلم، او را مورد تمجید و ستایش قرار می - دهند. این گونه برخورد سراسر سمبولیک و ستایشی با مقام بلندی چون معلم خوب است و لازم، ولی کافی نیست. نام مقدس معلم با نقد آغاز می شود و واژه عزیز «نقد» سر آغاز فصل معلم را در کتاب زندگی رقم می زند؛ چون تغییر و انقلاب و دیگرگونی با نام معلم و معلمی عجین است. ایجاد تغییر و انقلاب در بیرون، از طریق ایجاد تغییر و انقلاب در درون میون ها شاگرد، و این دیگر سازی و تغییر ممکن نیست مگر با نقد و انتقاد. از این رو، وقتی معلمی وارد صنف می شود، از کلام او و از نگاه او و از برخورد او و مفهوم نقد و اصلاح و عبور می بارد: «شاگردان عزیز!.. دیروز دانستیم که چه شد و امروز یاد می گیریم که باید چه بکنیم». این ها همه نقدهایی است که یک معلم به زبان شاگردان انجام می دهد. معلمی بدون نقد نه معنا دارد و نه ثمر. و من هم به پاسداشت از این فرهنگ متعالی که معلم یادم داده است، مطلبی را در این مورد قابل تذکر می دانم. معلمان در جامعه ی ما آنگونه که شایسته اند تقدیر نمی شوند و به تناسب زحمت شان حقوق دریافت نمی دارند، این چیزی است که همه ای ما شاهد آن هستیم. از طرفی، همه ی ما از آن حیث که بشریم و چون یکی از نیازهای اولیه زندگی بشر «نان» است، در هر شغل و وظیفه ای که باشیم و در هر زمینه ای که کار کنیم، بخشی از هدف ما را همین تامین معاش و به دست آوردن نان می سازد که ما از آن به معاش، دست مزد و یا حقوق تعبیر می کنیم. تامین معیشت زندگی از این راه و پیدا کردن نان و کسب حقوق در بدل اجرای کار و وظیفه، شرافتمندانه ترین و آبرومندانه ترین راه تامین زندگی است. در نظام اداری دولت جمهوری اسلامی افغانستان اما، به دلایلی، حقوقی که در بدل و وظیفه ی پرافتخار و



جواد فروزن

آگاهی؛ نیاز مبرم زمان!

جامعه ای برخوردارتر از مواهب طبیعت است که بیدارتر اند و هشیارتر، و آگاهی لازم را پیرامون خود و جهانی که در آن زندگی می کند، دارد. دانش و معلومات در جوامع بشری، در طول تاریخ، نسل اندر نسل دست به دست شده و رو به رشد و افزایش بوده است، اما در بعضی از جوامع انسانی، بنا به فرهنگ های سنتی و بدوی غیر منطقی، و علل و عوامل پنهان و آشکار، جلو رشد آگاهی و رشد دانش گرفته شده و شرایط حاکم، زنجیر اسارت به گردن فکر و ذهن مردم انداخته و از قافله ی تمدن انسانی بدور نگه داشته شده اند. مردمان متمدن و پیشرفته جهان امروز، «آگاهی» را گمشده ی همیشگی شان دانسته و عاشقانه و هدمندانه، در راهی یافتن این گمشده ی شان، تلاش شبانه روزی می - کنند. ولی بر عکس در کشورهای جهان سومی، که ما هم جز آن هستیم، کم ارزشترین چیز همین مقوله



جواد اندیشمند

پس از کشته شدن شخصیت اخلاقی در انسان، تنها چیزی که هنوز انسان ها را نمی گذارد تا به نعش های زنده تبدیل شود، تمایز فرد و هویت یگانه اش است. (هاثا آرنٹ)

ما افغانها در کجا قرار داریم؟

آنچه که در طول تاریخ، افغان ها، آن را کم داشته و همین کمبودی هم سبب گله، کینه و پسان سبب منازعات شدیدی قومی شده، نبود «وحدت ملی» بوده است. بدتر اینکه، تا به اکنون هیچ افغانی علی رغم سردادن شعارهای جذاب خاک، وطن و ناموس وطن، عملا کاری در راستای ایجاد این گم شده ی نایاب افغانی نکرده است. در سیاست، این یک سنت ثابت است که تا زمانی که خلایبی وحدت ملی پر نشود، توسعه ی سیاسی میسر نیست. دموکراسی ای که تهداب آن وحدت اقوام نباشد، بزرگترین فریبی است که پای یک جامعه ی تکثرگرا را لنگ خواهد ساخت تا از پلکان قصر «دمو-کراسی» نتواند بالا شود. هر عصر یا بهتر بگویم هر شکلی از نظام های سیاسی، عقل و منطق خاص خودش را دارد؛ رژیم دموکراسی، در هیچ جای دنیا به ویژه اگر آن جوامع، متکثر و چند قومی باشد، بی نیاز از وحدت ملی نیست. در تاریخ سیاسی ما سلطنت، جمهوری و تک حزبی گرایی ها گذشت که پایه های آنها بر گاز گرفتن یک قوم از قوم دیگر، یا حزبی از حزبی دیگر بنا یافته بود. با گذشت آنها هر افغانی امیدوار شد که شاید راهی گشاده شود، اما افسوس که اکنون نیز سیاست ما افغانها از عقل و منطق ملت سازی فقیر است. صرف ادعا و گزافه گویی نیست؛ هر کسی که اندک خرد سیاسی داشته باشد می داند که سیاست بيمار افغانها از قحطی ملت سازی و دموکراسی نوین آنها از نبود وحدت ملی در رنج است. مهم نیست از ملت سازی به طرف دموکراسی برویم یا از دموکراسی به طرف ملت سازی، آنچه مهم است این است که به هر نحوی ممکن، باید این دو درهم پیچیده شود؛ زیرا بدون درهم پیچیدگی این دو، سیاست افغانها در مقابل جهان و همسایگان شکننده خواهد بود. باید من به عنوان یک افغان این را بدانم که خلای وحدت ملی را با هیچ چیزی دیگری نمی توان پر کرد. دوره های بوده که افغانستان ارتش قدرت مند و پروگرام های کلان توسعه اقتصادی داشته است، اما اینها حجم تناقضات بین القومی را بیشتر کرد. اینکه چرا چنین شد؟ دلایل روشن است: هر برنامه ای که بدون پشتوانه ی جمع قریب



نیست؛ قندهاری، پنجشیری، بامیانی و شیرخانی همه قربانی یک تروریزم اند و قربانی یک پروژه. هر جا و هر زمانی که بمب تروریزم انفجار کند، به همان نحوی که کودک هزاره را میکشد، کودک پشتون را نیز می بلعد؛ زیرا راکت کور دشمن، تبار نمی شناسد. اشتباه ما از همان زمان آشکار بود که جنگ جویان مخالف ملت را برادران ناراضی یا مخالفین سیاسی حساب کردیم. باید این تعریف، روشن شود. که تروریزم دشمن ملت است نه ناراضیان حکومت. امروز، زندگی هزاران کودک، کارگر و دهقان اقوام مختلف در بدخشان و قندوز مدیون جنرال مرادعلی مراد است و زندگی هزاران نفر از اقوام مختلف در فاریاب مدیون جنرال دوستم، قسمیکه خانه ی ملت مدیون عیسی خان شد؛ پس درد دشمن همه یک است.

تروریزم گرگ درنده ی شهروند افغانستان است؛ جنگ آنها علیه همه است و همه ی افغانها از نظر تروریزم ظالم و باطل حساب شده است.

شاید برای بعضی سیاسیون تفسیر غلط از تروریزم وجود داشته باشد، اما باید دانست که تروریزم متحد سیاسی یا ایدئولوژیکی هیچ فرد، گروه، حزب و یا قومی نخواهد شد؛ اگر در درون حکومت «ستون پنجم» تروریزم وجود داشته باشد باید بدانند که همیشه اربابان و دوستان تروریزم بی قیمت ترین قربانی تروریزم بوده، و گذشته از آن، افغانستان و حکومت از سیاسیون نیست، به ملت تعلق دارد و مالک اصلی این سرزمین مردم است. ملت باید ثابت کند که جاسوسان و ترورگرایان که دین مردم را بد نام ساخته، با به بازیچه گرفتن اعتقادات مردم برهستی ملت یاد مکارند، خودشان به زود ترین فرصت از خشم این ملت طوفان درو خواهند کرد. من به عنوان یک افغان باور دارم که عامل اصلی همه ی مصیبت ها، نفاق ملی ما است و همین نفاق ملی و جنگ اقوام سبب شده است که ما به تروریزم بین المللی (القاعده و داعش) اجازه بدهیم که تمام خون و خرابی های پول مستی اعراب را در وطن ما نام و نشان اسلامی بدهند. اعمار راه نجات زیاد سخت و سنگین نیست، فقط نیازمند همت کنار آمدن واقعی اقوامی باهم برادر افغانستان است. سیاست عبور از قومیت و کنار آمدن اقوام می تواند راه نجات باشد. چه خوب است اگر بیاییم با دستان خود زمینه را فراهم سازیم تا بعد از دوصد و پنجاه سال هم که شده افغانها: پشتون، تاجک، هزاره و ازبک در کنار هم، همه باهم خوشی و ثبات را تجربه کنیم، تا هم خود ما آسوده زندگی کنیم و هم طعنه ی بیگانگان از سرما و مهاجرین ما برداشته شود. تقدیر چنین نیست که مصیبت افغانها پایان نداشته باشد. اگر امروز باهم با استفاده از فرصت پیش آمده نتوانیم یا نخواهیم بر مصیبت ها نقطه ی پایان بگذاریم به معنای واقعی کلمه، همان «مردگان متحرک» هاتا آرنٹ خواهیم بود.

افغانها برای... ساد وحدت ملی درس عدالت اجتماعی را خوب بیاموزیم، مهم نیست که عدالت اجتماعی توسط یک فردی چون «عبدالعلی مزاری» داعیه دار موجودیت سیاسی و حقوق سیاسی یک قوم در شرایط جنگی وارد ادبیات سیاسی معاصر افغانستان شد، بلکه آنچه مهم است، این است که عدالت اجتماعی در طول تاریخ نیازم مردم بوده و است. یا بهتر بگویم عدالت اجتماعی که بر مبنای آن وحدت ملی افغان ها مطرح باشد «آیت صبح نجات» خواهد بود و «افغانها، این غرق شده گان نیازمند نجات» است. حال که دولت و سیاست ما فاقد داشتن ملت، عدالت اجتماعی و وحدت ملی است، با رها کردن اینها چه را به دست آورده ایم؟ جنگ، تروریزم، ویرانی و بی عزت شدن ناموس افغانی. با وجود تبدیل شدن افغانستان به لانه ی تروریزم باز هم افغانها می تواند از غیرت نیاکان خود حرفی به میان آورد؟

دلرهای آب آورده ی کشورهای عرب و مدیریت استخباراتی کشورهای همسایه (پاکستان و ایران) با استفاده از نفاق ملی افغانها به سادگی میتواند یکی را امیرالمومنین سفید پرچم بسازد و دیگری را امیرالمومنین سیاه پرچم، اما افغانها باید هشیار باشند تا امیرالمومنین دالر را از امیرالمومنین قرآن تشخیص دهند. ما چه مجبوریم که همیشه پروژه های نا امن سازی چهار اوباش عرب را در افغانستان عملی سازیم، افغانستان مگر «مسلخ قتل عام برادران» است؟ اکنون که تروریزم به دست خود ما ازما قربانی میخورد، اگر ما از «ناموس افغانیت» دفاع نکنیم «غیرت افغانیت» چه میشود؟ در این صورت اگر نیاکان ما امروز زنده می بودند آیا بر برادر کشی ما لعن نمی کردند؟ به نظر تروریزم خون هیچ افغانی رنگین تر از دیگری

ملت روی دست گرفته شود اتوبیایی بی مکان است که جز در مغز و حافظه، در دنیای بیرون جای نمی لگیرد. ما جغرافیای سیاسی داریم، حکومت داریم، قانون اساسی داریم، این سه عنصر که مشخصه ی پیشرفت دولت های قدرت مند مدرن است، در افغانستان کارساز نشد؛ چون ملت که عینی ترین زیربنای اینهاست وجود ندارد. اگر تاریخ تکامل نظام های سیاسی را یک پیوستار در نظر بگیریم، افغانستان هنوز در جهان دولت ها نرسیده، بلکه در جهان مذهب ها به سر می برد. دولتی عاری از ملت یک خلافت مذهبی بیش نیست، خواه پیشوند خلافت یا امارت را داشته باشد یا نداشته باشد، واقعیت همین است.

وحدت ملی و ملت سازی بهشت سیاسی افغانستان است و نیز حق افغانها است که باید به این بهشت برسند، رسیدن به این بهشت نیازمند تعهد و تعقل ملی است، اگر افغانها به این خرد سیاسی نرسند درسیاه چاله های تاریخ خواهند پوسید.

در تاریخ افغانستان، دولت داران، گهگاهی ناقوس وحدت ملی را به صدا در آورده است، اما آن چیغ و دادهای شعاری ره بجای نبرده و شعاری بودن این کلمه ی ذاتا مقدس باعث فراموشی «عدالت اجتماعی» شده که همزاد بلکه فوری تر از آن پایه ی وحدت ملی است. طبیعی است که قسری تهداب از اول بی بنا بهتر است. این را هر کسی به ویژه دانش پژوهان علوم سیاسی میدانند که اگر وحدت ملی بر پایه ی عدالت اجتماعی استوار نباشد، آشکارا قانونی ساختن نفاق و افتراق است. بیشتر از هر زمان دیگر اکنون ضرورت است که ما

زن در آینه تاریخ

همچنان که زنان حق دارند که بالای چوبه ی دار بروند به همین سان نیز حق دارند بالای سکوی خطابه بروند.



است. ارزش زن در چنین جوامع در حکم یک کالا است، و زن بودن یک جرم تلقی می شود، حتی دختران را زنده به گور می کردند، برای اینکه دختر را مایه شرمساری و ننگی - دانستند. در معابد و کلیساها، زن را سر می جریبند و خونش را در آسمان می چاشیدند و سر بریده ی او را به معبود دست

است که در میان ملل وحشی و غیرتمدن بوده که از لحاظ زمانی یک دوره مشخص نیست؛ زیرا این طبقه بندی ها بیشتر بر اساس برتری جنسیتی است تا زمان، و ممکن است تا این اواخر، در بعضی از گوشه و کنار جهان چنین حالتی وجود داشته باشد، که زن به عنوان شی و کالا، یعنی پایین تر از «حیوان» مطرح



عباس آزاد

«المپ دگوز»

تاریخ پیدایش انسان و زندگی اجتماعی اش، از حیث جنسیتی، مبتنی بر دو نظام «مادرسالاری» و «پدرسالاری» بوده است. در نظام مادرتباری، مرد و زن در روابط میان خود، از آزادی و برابری کامل برخوردار بوده، انسان نه تنها در مسایل جنسی، بلکه در همه ی موارد دیگر نیز از آزادی برخوردار بوده است. ولی با برقراری نظام پدرسالاری و زوال مادرتباری، این روابط، دچار محدودیت، و زن به برده ی مرد تبدیل شد، که دیکتاتوری، سرکوب، شکنجه، اعتیاد، فحشاء، دزدی و زندان، و همین طور تبعیض و تجاوز جنسی به زن، از فرآورده های نظام مرد سالاری است. زنان، در فرایند تاریخ، قبیح ترین وضعیت را متقبل گردیده و سخت ترین شرایط را سپری کرده اند. از مفصل ترین دوران اختناق زا و مخوفی که زنان، آن را طی کرده است، بدترین دوره اش، زمان جهایی

ساخته ی خود تقدیم می داشتند، و یا زن ها را ملبس به لباس های قیمتی، برای فراوانی آب، در رود خانه ها غرق می کردند. البته، در دوره دوم، وضعیت کمی تغییر پیدا می کند؛ یعنی زن به حیث یک موجود زنده، ولی در شأن یک حیوان، مورد توجه بوده است. در این دوره، زن، یک انسان مهجور و تحت سلطه و انقیاد مرد است که از خود هیچ گونه آزادی و صلاحیت ندارند. زنان، وارث گذشته ی سنگین و قربانی بالفعل است؛ فرهنگ مردسالاری و زن ستیزی، هیچ از گاهی در صدد بهبود وضعیت آشفته و متشنج زنان نبوده، بلکه عکس قضیه، در تلاش این بوده که از چه کانالی می توان زنان را تحت سلطه و انقیاد خود در آورد، تا از آنها به مثابه ی کالا و یا شیئی که روزمره در بازار عرضه و تقاضا به فروش می رسد، مورد استفاده قرار دهیم. انگار که زن اموال تجارتنی است که برای لذت جویی و شهوت رانی خلق شده باشد. این مساله بدور از واقعیت نیست. طوریکه می بینیم تا هنوز، زنان، در جامعه کنونی که ادعا دارد مبتنی بر عدالت، انسانیت، آزادی و برابری است، باهم از حقوق و امتیازات مساوی برخوردار نیستند.